

وب سایت استاد موسوی

	تاریخ روز : ۲۶ / ۰۲ / ۱۳۹۹	تاریخ ثبت : ۰۷ تیر ۱۳۹۵	عنوان : راستقامتان
---	----------------------------	-------------------------	--------------------

«بسمه تعالی»

راستقامتان

الحمد... رب العالمین و صلی ... علی محمد خاتم النبیین و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین- اما بعد فقد قال عزّ من قائل: «فاستقم كما امرت و من تاب معك و لاتطغوا انه بما تعملون بصیر»
آیه 112 از سوره مبارکه هود

پیش از اینکه به ترجمه ظاهر آیه پردازیم سپاس می‌کنیم خدایی را که ما را بر سر مائدة علمی قرارمان داد که ثمره آن جز دریافت اشراق آیات قرآنش و فلسفه و حکمت متأله چیز دیگری نیست و سپاس می‌کنیم رب العالمینی را بر سر قدم‌های فکری متزلزل ما استادی راستقامت را به تجلی در آورد تا به شاگردانش بیاموزد در تمامی آنات و لحظات سیر خود فاستقم كما امرت باشند نه ابن الزمان روزگاران خویش
ترجمه ظاهر آیه: «فاستقم» ای احمد بایست، استوار باش «كما امرت» بدانگونه که به تو امر شد «و لاتطغوا» سرکشی مکن «انه بما تعملون بصیر» زیرا خدا به آنچه می‌کنی آگاه است.

می‌خواهیم ببینیم در فرمانی که حضرت حق در آیه صد و دوازدهم از سوره هود خطاب به احمدش و به تمام عالم می‌فرماید که استقامت داشته باش، راستقامت باش چه سرّی نهفته؟ مگر در راستقامتی و راستقامتان چه خصوصیتی نهفته که حضرت حق چنین فرمانی به احمدش می‌دهد؟ اصلاً چه شرایطی باید باشد تا به انسانی راستقامت بگویند؟ آیا صرف ظاهری راستقامت کافی است که این عنوان به انسانی اطلاق شود یا هدف حضرت حق چیز دیگری است؟

اگر با دید گسترده به مطلب بنگریم موضوع راستقامتان جهانی از اراده‌های محکم در برخورد با موانع داخلی و خارجی را نشان می‌دهد. جهانی از راست بودن در پیمان را نشان می‌دهد. می‌خواهیم ببینیم هدف از راستقامتی چیست؟ راسخین در علم و عقیده چه کسانی هستند؟ علوم پایه تا چه حد می‌تواند به انسان درونی راستقامت بدهد؟ و همین‌طور نقش نیروی اراده در استواری درون چیست؟

در ابتدا اگر بخواهیم مصداقی برای انسان راستقامت بیان کنیم تجلی آن را در انسان راسخ می‌یابیم. حضرت استاد معانی‌ای را برای انسان راسخ بیان کردند. از جمله: راسخ به معنی استوار، ثابت، پایدار، آنهایی که علوم نبوت و ولایت و عصمت را دارا هستند و هیچ لرزش و تزلزلی در آنها نیست.

راسخون در علم: آنهایی که در یافتن علم ثابتند، در یافتن علم استوارند و پابرجا، آنهایی هستند که دارند جان آیات قرآن و مبانی دین را می‌شکافند و حقائق اولیه مذهب را اثبات می‌کنند

اصلاً خود لغت «راسخ»: به معنی فرو بردن یا فرو رفتن در چیزی است. مثلاً انسان وقتی کنار دریاست یا اندکی به درون آب می‌رود اطلاق معنی راسخ بر او نمی‌شود اما وقتی که در آب پنهان شد و فرو رفت گفته می‌شود در آب رسوخ کرد و انسان عالم که در علم و قرآن راسخ است یعنی نه او تنها فاری آیات باشد بلکه آیه را می‌شکافد و فلسفه تالّه را به واقع گرفته است.

حضرت استاد پس از این تعاریف می‌فرمایند: مصداق دیگر راسخ در علم پیامبر و امامان معصومانند این بزرگواران هستند که علمشان ثابت و پایدار هست. آیه می‌فرماید: «فاستقم كما امرت» حالا برای اینکه انسان به مقامی

برسد که بتواند در علم و عقیده‌اش ثابت و استوار و راستقامت بماند باید چه مراحل را طی کند؟

آیا باید ابزار حس و ماده را قوی کند یا به سوی جهانی برود که سراسر آن ثابت است؟ اگر به جهان ماده و حس برود این جهان امروز هست و فردا نیست. سراسر این جهان فقیر و گداست و متزلزل پس باید به سوی جهان ثبات‌ها و اراده‌ها برود.

حضرت استاد می‌فرمایند: بدانید تمام خوابیده‌ها بی‌اراده‌اند اگر اراده ضعیف باشد تا یک حادثه ببیند به قل‌قل می‌افتد یعنی مثل نخودی که در دیگ دارد می‌جوشد هی پائین و بالا می‌رود و به صدا می‌آید اینجا اراده اراده ضعیف است اما اگر اراده قوی باشد در مسیری که انتخاب کرده حتی توهین هم بشود او ثابت‌قدم و بردبار است.

حضرت استاد در رساله اراده دو مرجع برای اراده در نظر می‌گیرند و می‌فرمایند:

اراده گاهی تابع کانسپاس(عقل) است و گاهی تابع عشق است. مثالی می‌زنیم انسانی را تصور کنید که به سوی حبيب برود اگر اراده‌اش تابع عقلش بود می‌رود اما با احتیاط می‌رود، می‌رود اما با تزلزل اما اگر اراده‌اش بر اساس اصل عشق باشد او که به سوی حبيبي می‌رود بی‌محابا می‌رود.

آیه می‌فرماید: «فاستقم كما امرت» یا احمد متزلزل نباش، بر صراط مستقیم باش، از صراط حق منحرف نشو. اگر ما بخواهیم شخصیتی را بیان کنیم که اراده‌اش تابع عشق بود و نه عقل مثال می‌زنیم به یکی از عاشقان رسول... (ص) به نام سعد بن وقاص ظهري؛

سعد وقتی ایمان به رسول... (ص) آورد مادرش جهنه بنت ابی‌سفیان به او گفت: ای پسر، این چه تیشه‌ای است که احداث کردی و ترک دین پدران خود نمودی؟! به خدا سوگند که از آفتاب به سایه نرم، غذا نخورم، استراحت نکنم تا از دین محمد(ص) برگردی یا آنکه بمیرم و مردمان گویند که سعد قاتل مادرش بود اما سعد که از عاشقان رسول... (ص) بود به مادر گفت: ای مادر اگر صد جان داشته باشی یک به یک از بدنت رها شوند به خدا قسم ترک دین رسول... (ص) را نخواهم کرد. در واقع سعد به حقیقتی رسیده بود که حاضر نبود از آن منحرف و منصرف شود. مادر وقتی مواجه با این پاسخ کوبنده پسر می‌شود او را توبیخ می‌کند درخانه زندانی‌اش می‌کند، لباس‌های زیبای پسر را از تن در می‌آورد اما سعد به مادرش می‌گوید: عشق مرا با لباس‌های کهنه و نو نمی‌توانید بگیرد. ارزش و مقام سعد به‌گونه‌اش شده بود که وقتی به نزد رسول... (ص) آمد پیغمبر رو به صحابه‌اش فرمودند: یاران من کسی هم‌اکنون بر ما وارد می‌شود که روح‌القدس او را هدایت می‌کند. اینجاست که این عبارت متجلی می‌شود که «الکمال لكل الانسان الاستقامة الغيبة للجمال المعشوق» نهایت کمال انسان استقامت برای یار است و بس.

پس یکی از آثار و فوائد اراده این است که انسان در برابر حادثه‌ها بردبار می‌شود و استقامت از خودش نشان می‌دهد. بیان کردیم انسانی که اراده‌اش زیر اشراق عشق باشد بی‌محابا به سوی یار می‌رود و جسورانه در برابر موانع می‌ایستد اگر بخواهیم از نظر علمی این حالت را بررسی کنیم حضرت استاد در رساله علت و معلول نظر یکی از فیزیکدان‌های غربی بنام هوک را بیان می‌کنند می‌فرمایند: تمام فیزیکدانان اصطلاحات هوک را قبول دارند او ظاهراً در قرن 17 و 18 میلادی می‌زیسته پیرامون اصل علت نظر داده بیانش این است که در اشیاء هر چه کشش بیشتر باشد نیروی آن‌ها بیشتر است یعنی هوک قائل است که نیروها از تبادل‌ها درست می‌شوند. برای باز شدن مطلب حضرت استاد مثالی می‌زنند و می‌فرمایند: مثلاً دو انسان را در نظر بگیرید در حالت معمولی نیروی متعادلی دارند اما اگر خدای نخواستہ در هنگام دعوا وقتی دیدند جانشان در خطر است چون حب به ذات دارند قدرتشان بیشتر می‌شود. حالا چرا قدرتشان بیشتر می‌شود؟

هوک می‌گوید: در درون همه اشیاء یک قوه دافعه و یک قوه فشاردهنده (جاذبه) موجود است تا چیزی بزرگتر از خود را بروز بدهد. حضرت استاد مثال دومی می‌زنند می‌فرمایند: طفلی را در نظر بگیریم که نیروی محدودی دارد اما اگر این طفل فرضی در جایی که با درنده‌ای درگیر بشود می‌بینید یک قوه‌ای، یک نیرویی از این کودک پیدا می‌شود که اصلاً فوق تصور است یعنی کودک چون حب به زنده ماندن دارد در برابر مانع خارجی از خودش مقاومت نشان می‌دهد.

ما از نظر هوک این را می‌خواهیم بیابیم که انسان تا زمانی که هدف و غایتی را برای خود در نظر نگرفته نیروهای دافعه و جاذبه او در درون بالقوه‌اند اما به محض اینکه اصلی و هدفی را برای خودش در نظر می‌گیرد اینجاست که این نیروهای بالقوه فعال می‌شوند و انسان را پابرجا و استوار در برابر موانع می‌کنند به‌گونه‌ای که اگر حادثه‌ها و رنج‌ها از زمین و آسمان بیارد هیچ‌گاه از اصلی که با عشق به دست آورده رها نمی‌شود.

حضرت استاد با یک مثال زیبا در رساله مقامات و منازل خود مطلب را این‌گونه تجسم می‌دهند می‌فرمایند: یک مرغ خانگی را در نظر بگیریم تا زمانی که جوجه‌ای نداشته باشد بال‌هایش را در کنارش قرار می‌دهد از مختصر صدایی فرار می‌کند همینکه صدای خارج کمی بلند می‌شود او می‌ترسد حتی در مقابل کودک ضعیفی از خودش

مقاومت نشان نمی‌دهد این شرایط برای مرغی است که حالت معمولی دارد اما همین مرغ وقتی جوجه‌دار شد و عشق به جوجه‌اش یافت اگر قبلاً بال‌هایش را در کنارش می‌انداخت در اینجا بال‌هایش را به علامت دفاع بر پشتش جمع می‌کند همین مرغی که به اندک چیزی از میدان در می‌رفت ولی چون عشق پیدا کرده همه چیز او عوض شد آهنگ فریادش قوی‌تر و شجاع‌تر شد دیگر اینجا به احتمال خطر هم حمله می‌کند یعنی هنوز خطری در کمینش نیست ولی همین که احتمال می‌دهد خطری دارد عشقش را تهدید می‌کند حمله‌اش را شروع می‌کند.

حضرت استاد می‌فرمایند: این حالت شجاعانه‌ای که در مرغ پیدا شد از همان حالت درونی و شوقی جاذبه و دافعه اوست. استاد می‌فرمایند: این یک درس است برای عشاق عالم که باید برای اصل و صمیمی که برای کمال خود انتخاب کردند این‌گونه راست‌قامت در برابر موانع بایستند. پس اگر اراده زیر اشراق و چتر عشق قرار بگیرد آنجاست که مثل عشق سعدبن وقاص ظهری به رسول... می‌شود. در واقع قوای خفته سعد بواسطه عشق به رسول بیدار شد و نیروهای بسته و مهار شده سعد آزاد شد. درست مثل زمانی است که اتم شکافته می‌شود و نیروهای اتمی آزاد می‌شوند همین که اتم شکافته می‌شود عین او آزاد می‌شود یعنی آن اتم هر چه در درون دارد آزاد می‌کند و به مقام استقامت و پایداری می‌رسد

مثلاً فرض کنید در عالم شیمی تا زمانی که اکسیژن و هیدروژن ترکیبی را ایجاد نکردند در ناپایداری و فعالیت هستند اما به محض واکنش چنانی که هوک گفت می‌خواهند از خود معظم‌تری را بروز بدهند آنجاست که وقتی دو اتم در هم شکافته می‌شوند و ترکیب می‌شوند مولکول آب حاصل می‌شود که آن در نهایت وقار و ثبات و پایداری نسبت به دو عنصر هیدروژن و اکسیژن است. بنابراین مقام عشق هم هر آنچه نیرویی در درون انسان است بواسطه این عشق آزاد می‌شود اینجاست که انسان به هر اندازه که معرفتش نسبت به یار بیشتر باشد استقامتش هم قوی‌تر است باید بتواند موانعی را که بر سر راه عزیزش می‌آید آن‌ها را مزاوله کند یعنی با تفکر و دلیل علمی موانع را رد بکند نه با تعصب. چنین شخصی عاشق صنمش هست و راست‌قامت در مسیر کمالش هست.

حضرت استاد موانع را به دو دسته تقسیم می‌کنند می‌فرمایند موانع داخلی همان شک‌ها و وسوسه‌های درون است و موانع خارجی محیط و اطرافیانش هستند که احياناً می‌خواهند او را از مسیر کمال برانند اما این رونده به خانه یار باید کالجبل الراسخ باشد یعنی وضعی که وارد شده را اگر با ضعف پاسخ بگوید که او در ادعایش دروغ‌گوست. در ادعای صنم قرار دادن حبیبش اینجاست که بیان می‌شود سست‌اراده‌ها یک جو بها ندارند در برابر حادثه نعره می‌زنند و در برابر نعمت هم خنده‌شان فراوان‌اند.

اما ما و شما چگونه در مسیر زندگی هستیم آیا در برابر پیمانی که می‌بندیم راست‌قامتیم یا متزلزل؟ آیا بر سر دوراهی‌های حق و باطل حق را انتخاب می‌کنیم یا نفع خودمان را می‌بینیم؟
بار دیگر تأکید می‌کنیم به هر اندازه عرفان و معرفت به اصل و صنم خویش بیشتر راست‌قامتی راست‌قامتان افزونتر است.

آیه می‌فرماید «فاستقم كما امرت» یا احمد برای سلوکت محکم باش سست‌اراده نباش اما برگردیم به نظر هوک، هوک می‌گفت در درون تو انسان یک قوه دافعه و یک قوه جاذبه موجود است که چیزی از خود بزرگتر بروز بدهد بعد مثال زدیم که در تقابل‌ها نیروها زیاد می‌شوند و استقامت‌ها بیشتر.

حالا یک سؤال پیش می‌آید آیا این اراده‌ای که عین خواستن برای انسان است به تنهایی می‌تواند از بالقوه به بالفعل بدل بشود؟ جواب: خیر، حضرت استاد می‌فرمایند: اراده‌ای که انقدر معظم است که پایه‌های هر معظم را درست می‌کند اما خوابیده است و جزء مرده‌ها. او نیاز به یک محرک دارد باید یک محرک باشد تا اراده خوابیده انسان را به اوج بیاورد. چنانی که وقتی ملاصدرا طفل 5، 6 ساله به مکتب عبدالرزاق ابرقویی وارد شدند و عبدالرزاق شعر متنبی شاعر قرن 4 هجری را به ملاصدرا ارائه کرد که

لولا المشقة لساد الناس كلهم الجود يفقر و الاقدام قتال

بدان پسر جان برای رسیدن به یار باید از هر رنجی بهره گرفت بنده ماده گدای ماده است و به جایی نمی‌رسد. عاشقان رنج‌اند که به جایی می‌رسند اینجا بود که شعر متنبی اراده ملاصدرا 6 یا 9 ساله را چنان تحریک کرد که سیر فلسفه علمی و حکمی ایشان تا پایان عمر شریفشان محکم و ثابت گشت.

لذا هوک می‌گوید: اگر این قوه نهفته درون انسان زیر چتر علم و کمال یک استاد ناب قرار گرفت به کمال و تعالی

می‌رسد و الا اگر در کانال ناصحیح هدایت بشود به سمت پستی می‌رود.

حضرت استاد می‌فرمایند تمام دزدها همین‌اند اینها نیروی عالی در درون داشتند اما چون زیر اشراق کمال قرار نگرفتند زیر فرمان یک قدرت نادرست رفتند و در عالم دزد به بار آمدند یا اینکه می‌شنوید فلان دانشمند مغرب‌زمین پس از 70 سال با پنجه‌ای که به زمین می‌کوبد خودش را انتهار می‌کند این همان است که درسی خوانده اما اراده کمالش در زیر چهار اصطلاح علمی پوشیده ماند. یعنی چون در کانال حکمت الهی قرار نگرفت با کوچکترین رنجی که در سیر زندگی ببیند در برابر حادثه‌ها و توهین‌ها له می‌شود.

در اینجا برای روشن شدن موضوع مثالی می‌زنیم به گالیله ریاضی‌دان و فیزیکدان قرن 16 میلادی می‌خواهیم ببینیم علمی که برایش این همه معظم بود و زندگی‌اش را بر مبنای آن قرار داده بود اما در برابر فشارهای روزگار چگونه از علمش یاد می‌کند. در ابتدا بیان می‌کنیم گالیله مبشر نور بود می‌گفت دین یعنی نور، خدا یعنی نور. دین و خدا را در نور مشاهده می‌کرد. چرا؟ چون از آن دوربینی که تهیه کرده بود وقتی که می‌انداخت نور همه چیز را می‌دید. او همین‌طور که می‌دانید نظری راجع به مرکزیت خورشید داشت و عقیده داشت زمین به دور خورشید می‌چرخد اما پس از 70 سال که طی دوران علمی کرده بود او را به دادگاه تفتیش عقاید برای انکار این عقیده احضار کردند که تو باید بر آن باشی که زمین ثابت است و آنچه در گردش خورشید است. او نیز در حضور مقامات زمان خویش زانو زد و گفت: انجیل مقدس را در جلوی خود می‌بینم آن را با دو دست خود لمس می‌کنم و سوگند می‌خورم چون این دادگاه مقدس قانوناً دستور داده که عقیده بر مرکزیت خورشید و حرکت زمین را به دور آن کنار نهم من هم آن عقیده باطل و دروغین را چه کتبی و چه شفاهی نه تدریس کنم و نه مدافع آن باشم. از این سخنان چه را می‌پاییم؟ یعنی گالیله با آن همه علمی که این‌گونه برای خودش اساس قرار داده بود چون تفتیش عقاید را مانع اصل خویش دید تمام اصول خویش را به عنوان دروغ معرفی کرد.

حضرت استاد می‌فرمایند: این علمی که با موانع خارجی این‌گونه متزلزل می‌شود به درد چه می‌خورد؟ کجای چنین علمی فاستقم کما امرت را نشان می‌دهد؟

اما ببینیم کدام علم و عرفان انسان را می‌سازد و اراده‌اش را در برابر مشکلات و سختی‌های زندگی آهنین می‌کند؟ حضرت استاد می‌فرمایند: در برابر یک سالک، یک عارف و یک عالم حق بیانش این است که می‌گوید: «الهی استلک حبک و حب من یحبک» این بیان یک عارف الهی و عالم دین است. او می‌گوید: ای محبوب من، تو مرا باش دگران باشند و نباشند مهم نیست، غیر از تو حبیب همه خوف‌ها بی‌خوفند. لذا هرگاه این بزرگواران خسته می‌شدند به خدمت یکی از امامان معصوم دردل می‌کردند از آن جمله مقدس اردبیلی (اعلی‌...مقامه) که او را عنوان شیخ ایرانی دادند. حکایتی از ایشان نقل می‌کنند که وقتی پاسی از شب می‌گذشت ایشان از مدرسه خارج می‌شد. شبی یکی از شاگردان او را تعقیب کرد که ببیند استادش کجا می‌رود؟ دید استادش مقدس اردبیلی آرام در مدرسه را باز کردند با خضوع و خشوع تمام، با آرامشی تمام آمدند پشت در صحن امیرالمؤمنین علی(ع) که بسته بود ایستادند یک اشاره به قفل کردند قفل باز شد به درون صحن رفتند. رفتند کنار قبر حضرت علی(ع) دردلشان را گفتند که مولا خسته شدم، دلم به درد آمد، آدمم به نزدت این علمی که گرفته‌ام دارد به من غرور می‌دهد این غرور را از من بگیر.

حضرت فرمودند: برو نزد پسر ما مهدی در مسجد سهله آنجا جواب تو را می‌دهند آن شاگردی که استادش را تعقیب می‌کرد گفت ناگهان دیدم ایشان از حرم در آمدند من هم پشت سر ایشان در مسیر قرار گرفتم یکباره دیدم که ما در مسجد سهله هستیم من از دور متوجه ایشان بودم که صدایی بلند شد: احمد بیا، بیا ما منتظرت هستیم. دیگر حرف‌هایشان را نشنیدم که چه گفتند. اینجا بود که به سوی مدرسه برگشتند و یک مرتبه مرا پشت سرشان دیدند، گفتند: ای دوست کجا بودی؟ گفتم: استاد، زمانی که شما قفل را باز کردید و حریم حرم رفتید از آنجا به بعد بیان شما را نفهمیدم چیست! مقدس اردبیلی فرمودند: آری، من شب گذشته فرعی از علم را به دست آوردم اما به خودم مغرور شدم که این من هستم که فرع علمی را کشف کردم به خدمت مولایم علی(ع) آدمم که دردم را بگویم. حضرت فرمودند: حل و آرامش این را از فرزندمان مهدی بگیر! حضرت با جمله‌ای مرا آرام کردند که ای احمد، چون علمت هم برای خودت و هم برای شاگردانت سازگار است از خدا می‌خواهیم که غرورت نابود شود.

پس این حکمای متألّه و علمای تشیع مصداق واقعی فاستقم کما امرت هستند که در برابر سخت‌ترین طوفان‌ها و رنج‌های زندگی با تمام موانع خارجی و جدال‌های درونی دست و پنجه نرم کردند تا گوهری شوند که علمشان

و حکمتشان مورد تأیید امامان معصوم قرار بگیرد هر چند در مسیر کمال قدشان خمیده شد اما کوشیدند تا دین تشیع راست قامت باقی بماند.

اما در این لحظات پایانی می‌خواهیم از راست‌قامتان پس از واقعه کربلا بگوییم از بزرگوارانی که به نقطه جبل قاف عشق رسیدند و چنان سینه‌شان در برابر حوادث کالجبل بود که حادثه را بی‌مهری نمی‌دیدند بلکه جلوه‌ای از جلوات حق می‌یافتند.

آری، امروز به روایتی روز شهادت سید الساجدین، جمال السالکین علی‌بن‌الحسین(ع) است. می‌خواهیم از لحظاتی سخن بگوییم که با وجودی که حضرت شهادت تک تک عزیزانشان را دیدند و اسارت اهل بیت را اما چگونه با عقیده راسخ خودشان خطبیه پرشوری را قرائت کردند و ارکان مجلس یزید را متزلزل نمودند.

آری، آن زمانی که یزید مجلسی را آماده کرده بود خطیبی رفت روی منبر از علی و آل علی بد گفت و از یزید و یزیدیان تعریف نمود آنجا بود که حضرت سجاد(ع) فریاد برآوردند که «ویلک ایها الخاطب...» هان، ای خطیب وای بر تو خشنودی خاطر یزیدیان رابه خشم خدای توانا خریدی؟ حضرت رو به یزید کردند و فرمودند: اجازه می‌دهی من به منبر بروم و خطبه‌ای بخوانم یزید نپذیرفت گفت مردم آخر شما او را نمی‌شناسید من او را می‌شناسم او از خاندان بزرگی است که دانش و کمال را با همه وجود چشیده جمعی اصرار نمودند یزید بگذار این آقا به منبر رود حضرتش رفت روی منبر. رو به سوی مردم فرمود ایها الناس به خدا ما خارجی نیستیم. «انا بن مکة و منا، انا بن زمزم و الصفا، انا بن علی المرتضی، انا بن فاطمة الزهراء»

مردم بدانید در خانه ما قرآن نازل شده دین را ما رواج دادیم اینها دارند ما را بد معرفی می‌کنند یزید دید دارد رسوا می‌شود.

دستور داد مؤذن اذان بگوید تا مردم حرف امامشان را نشنوند در این حال مؤذن سخن امام را قطع کرد و گفت ... اکبر، اشهد ان لا اله الا ... حضرت فرمودند: «شهد بها شعری و بشری و لحمی و دمی» به خدا سوگند تک‌تک سلول‌های وجود من به یکتایی خدا و بی‌همتایی او گواهی می‌دهد. مؤذن گفت: اشهد ان محمداً رسولاً... (ص) حضرت فرمودند: هان! ای اذان‌گو تو را به حرمت و معنویت محمد مصطفی(ص) سوگند ساکت باش تا من سخنی بگویم آن‌گاه رو به یزید فرمود: یزید، این محمدی که نامش را می‌برند اگر بگویی جد توست به خدا دروغ گفתי و اگر بر این باوری که جد من است پس چرا عزیزانشان را کشتی و زنان و دختران حرم او را اسیر نمودی؟

لاحول و لا قوة الا با... العلی العظیم